قدس زندگی

چهارشنبه ۱۹ آذر ۱۳۹۹ | ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۴۴۲ | ۹ دسامبر ۲۰۲۰ | سال سی و سوم | شماره ۹۴۱۲ | ZENDEGI@QUDSONLINE.IR

گفت‌وگو با وحید خضاب، مترجم کتاب «تو زودتر بکش» که بر ترورهای صورت گرفته توسط صهیونیست‌ها تمرکز دارد

روایت خود اظهاری یک رژیم تروریست

۱۲

یحیی در نبرد با مهم‌ترین حریف پیش از فینال

پرسپولیس ضدعفونی می‌شود

۱۰

کشتی ماند، کاراته کنار رفت، حرکات موزون اضافه شد!

سیر تا پیاز المپیک پاریس به سود یا ضرر ایران؟

۱۱

ادعای اشکان نامداری

«شهرخودرو» آشیانه عقاب‌ها ست

۱۰

خیلی زود دیر می‌شود

باید فکری به حال فقر فنی نیمکت استقلال کرد

۱۰

یادداشت‌های چرخدار

annotation@qudsonline.ir
عباسعلی سپاهی یونسی

رکابزنی در جنوب شرق (قسمت چهارم)

به سوی قلعه‌گنج

سه‌شنبه هجدهم آذر... از صبح مشغول رکابزنی هستم اما هنوز ۷۵ کیلومتر دیگر تا قلعه‌گنج باقی مانده است که پیش از تاریک شدن هوا باید این مسیر را طی کنم.

دیروز عصر رفتم به دیدن کتابخانه فاطمه‌ها. اول رفتم به محل قبلی کتابخانه، اتاق کوچکی که فرزاد میرشکاری آن را حدود ۱۰ سال پیش تبدیل به کتابخانه کرد و روی تکه حلبی نوشت «کتابخانه فاطمه‌ها». اعضای کتابخانه در باغی که کنار کتابخانه جدید است جلسه‌ای گرفته بودند. زیر درخت انار و کنار درخت‌های پرتقال و چند نوع درخت دیگر. نشستیم تا درباره کتاب حرف بزنیم و چه برنامه خوب و متفاوتی شد چون تا حالا به نشستی ادبی که در باغ باشد دعوت نشده بودم! حالا ۲۰ کیلومتر دیگر به قلعه‌گنج مانده و دارم به‌شدت رکاب می‌زنم. ناهار را کهنوج در یک ساندویچی خوردم. صاحبش که مردجوانی بود، به نظرش عجیب می‌رسید یک نفر با دوچرخه سفر کند. می‌گفت این شکم مرا می‌بینی... نمی‌توانم تا دور آن میدان بروم. جوان دیگری هم بود که وسوسه شده دوچرخه بخرد. می‌گفت: اصلاً چرا باید در این شهر کوچک یکسره از ماشین استفاده کنیم؟ با خودم فکر کردم یکی از رسالت‌های آدم‌های دوچرخه‌سوار همین تشویق کردن دیگران به استفاده از دوچرخه است.

از کهنوج که زدم بیرون، باد شدید مخالف شروع به وزیدن کرد.حسابی خسته‌ام کرد و برای همین ۱۰ کیلومتر بعد از کهنوج در پارکینگی توقف کردم. تازه چای ریخته بودم که ماشینی آمد و کنارم ایستاد. مرد بلوچی از آن پیاده شد، حال و احوالی کرد و پرسید: شما جهانگرد هستید؟ گفتم: نه من گاه‌گداری با دوچرخه‌ام سفرهای کوچکی می‌روم. گفت: اگر اجازه بدهید می‌خواهم با شما عکس بیندازم. خلاصه کنار هم ایستادیم و مرد عکس گرفت. موقع خداحافظی برگشت و با ذوق گفت: به خانواده‌ام می‌گویم من با یک جهانگرد عکس گرفتم. من به این فکر می‌کردم که هیچ وسیله‌ای مثل دوچرخه نمی‌تواند سفر آدم را این‌قدر متفاوت کند. دوچرخه وسیله‌ای است که برای همه ایجاد پرسش می‌کند و کمترین چیز این است که می‌خواهند بدانند از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی و این چیزی است که در سفرهای دیگر کمتر اتفاق می‌افتد. در مسیر کهنوج به قلعه گنج تا دلتان بخواهد کشت گلخانه‌ای دیدم. گلخانه‌های بزرگی که در آن‌ها خیار و گوجه و چیزهایی از این قبیل می‌کارند.خورشید کم کم دارد غروب می‌کند. باید باقی مسیر را تندتر رکاب بزنم که کمتر شب را میهمان جاده‌ای باشم که هم باریک است، هم در بسیاری از نقاط شانه خاکی ندارد و خیلی هم پر رفت‌وآمد است.

روزمره نگاری

سیاه و سفید

رقیه توسلی: نیم خواب و نیم بیدار، صدا را قرقره می‌کنم.

این دیگر از کجا پیدایش شد؟

نه استارت ماشین همسایه است، نه ناله آسانسور، نه صدای در پارکینگ، نه ویولن وقت‌نشناس همسایه، نه مکش فاضلاب‌کش، نه هوهوی لاستیک‌های کورس گذاشته و نه ساعت آغاز به‌کار تردمیل‌بازهای مجتمع. بیشتر گوش می‌شوم. اوضاع از همیشه وخیم‌تر است. با حدس‌های تلخ، خواب از سرم می‌پرد. انگار غولی آمده پشت پنجره خانه. یک روز هم که نخواستم با «آخرین خبر» روزم را کلید بزنم، اوضاع می‌شود این.

پرده را کنار می‌دهم. بله... خودِ گنده‌بَکش است. این‌طور که پیداست باز پرت شده‌ایم به فصل صبر. جز غُر و مدارا گزینه‌های دیگری از ذهنم نمی‌گذرد. حوصله نق زدن ندارم. حوصله به اشتراک گذاشتن این غصه را. پس سکوت می‌کنم.

چند نفری دوروبرش ایستاده‌اند. دوروبر دستگاه ملات‌سازی که دارد بی‌وقفه می‌چرخد و می‌چرخد و سرصبحی آرامشمان را با سیمان و آب و شن شکمش، میکس می‌کند.

سلانه و عبوس می‌روم سمت آشپزخانه و وردست چایساز می‌ایستم. امید دارم با شکلات داغ بشود اندکی طعم باقی روز را بگردانم که چشمم می‌افتد به نقاشی گل‌ترمه که پارسال همین وقت‌ها با مداد شمعی آن را کشیده و چسباندمش به یخچال. پسری از اقوام را نقاشی کرده که ناشنواست. گلی، توی این عکس گوش‌ها را نکشیده. منقلب می‌شوم. در لحظه همه چیز تغییر می‌کند. از آدم معترض و موردظلم واقع شده تبدیل می‌شوم به آدمی که شاکر نعمات نیست... که زیبایی‌ها را نمی‌بیند. در طرفه‌العینی غول از خیابان می‌رود. بی‌اختیار پناه می‌برم به موسیقی. رخت‌ها را هم می‌ریزم توی ماشین و لپ‌تاپ را بالا می‌آورم. می‌خواهم سطح مثبت‌نگری ذهنم را ارتقا بدهم. فکرش را هم نمی‌کردم یک میکسر چاقالو حالی‌ام کند چند مرده حلاجم؟ صداها دوروبرم فراوانند و من در میانه‌شان غلت می‌خورم و زندگی می‌کنم و راضی‌ام.

یعنی همین حالا چند درصد از غرغروهای عالم به داشتنی‌ها فکر می‌کنند؟ به دست و پا و چشم و حافظه‌شان؟

برق ، آب و گاز رایگان می‌شود؟

یک طرح و هزار تردید

محمد تربت‌زاده | تیترهای جورواجور خبری در زمینه رایگان شدن هزینه آب، برق و گاز مصرفی مردم، مدت زیادی است که سوژه فضای مجازی شده است. البته در روزهای اخیر اخبار این حوزه، سوژه برخی از شبکه‌های آن‌طرف آبی و جریان‌های خاص فضای مجازی هم بوده است. تا امروز شایعه‌ها و اطلاعات نادرست زیادی درباره این طرح در فضای مجازی منتشر شده که حواشی زیادی را در پی داشته است. اما حقیقت ماجرا چیست؟

بر اساس طرحی که دولت ارائه داده، قرار است در قالب طرح «برق امید» برق مشترکانی که در ماه ۱۰۰ کیلووات و کمتر باشد، رایگان شود. بر اساس اعلام وزارت نیرو، با اجرای این طرح هزینه برق ۳۰ درصد از جمعیت کشور مجانی خواهد شد. از سویی پس از برق امید، آب و گاز امید نیز اجرایی خواهد شد.

۶ ماه زمان دارند

ظاهراً ماجرای طرح «برق امید» کاملاً جدی است. در این طرح، مشترکان به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند. نخستین دسته مشترکان کم‌مصرف هستند که دولت به پاس قدردانی از آن‌ها، قصد دارد برق آن‌ها را تمام و کمال رایگان کند.

«مشترکان خوش‌مصرف» دومین دسته هستند که در سایت برق امید درباره آن‌ها آمده است:«این دسته از مشترکان براساس سبک زندگی خود، مصرف منطقی دارند. بیش از نیمی از مشترکان برق ایران در این دسته هستند. ما با آگاهی‌بخشی به این مشترکان فهیم، تلاش می‌کنیم مصرف خود را بهینه کنند و به سادگی مشمول تخفیف ۱۰۰ درصدی برق شوند».

مسئولان درباره سومین دسته که «مشترکان پرمصرف» هستند هم گفته‌اند این افراد به دلیل مصرف بیش از اندازه، در این دسته جای گرفته‌اند. از این رو دولت به آن‌ها فرصت می‌دهد الگوی مصرفشان را اصلاح کنند تا تعرفه مصرف آن‌ها افزایش پیدا نکند. مسئولان به مشترکان پرمصرف حدود ۶ ماه برای اصلاح الگوهای مصرفی زمان داده‌اند.

الگوی قدیمی اقتصادی

طرح «برق امید» اگرچه شکل و شمایل و نامی جدید و امروزی دارد اما درواقع یک الگوی اقتصادی قدیمی به حساب می‌آید. در گذشته برخی از کشورها با هدف کاهش هزینه‌ها و همچنین صرفه‌جویی در مصرف انرژی، این طرح را اجرایی کرده‌اند و در آن، به نخستین دسته مشترکان که کم‌مصرف‌ها هستند، علاوه بر برق رایگان، خدمات اجتماعی گسترده‌ای مثل استفاده رایگان از حمل و نقل عمومی را اعطا کرده‌اند.

عملکرد این طرح اقتصادی بسیار ساده است. دولت برق را برای مشترکان کم‌مصرف که اغلب قشر ضعیف جامعه هستند رایگان می‌کند و هزینه آن را از طریق افزایش تعرفه‌ها برای مشترکان پرمصرف که معمولاً قشر برخوردار جامعه محسوب می‌شوند، تأمین می‌کند.

چرا لقمه رو می‌چرخونین؟!

حالا سؤال اینجاست که چرا طرح برق امید مورد انتقاد کاربران فضای مجازی قرار گرفته است؟

الگویی که دولت برای رایگان شدن برق در نظر گرفته، حدود ۱۰۰ کیلووات است. از طرف دیگر ادعا شده در این طرح، برق دست‌کم ۳۰ درصد مردم ایران رایگان می‌شود. مشکل اینجاست که این دو عدد هیچ‌جوره با هم نمی‌خوانند، چراکه مصرف برق کم‌برخوردارترین خانواده‌ها هم از ۱۰۰ کیلووات بیشتر است.

کاربری دراین‌باره نوشته است:«حتی اگر ۳۰ درصد رو هم واقعی بدونیم، این فقط روی روشن ماجراست. روی تاریک ماجرا اینه که تعرفه برق برای اون ۷۰ درصد که اغلب قشر متوسط جامعه هستن به قدری افزایش پیدا می‌کنه که کمرشون زیر بار هزینه برق خم بشه».

کاربر دیگری هم نوشته است:«چرا لقمه رو دور سرمون می‌چرخونین؟ بگین می‌خوایم برق رو گرون کنیم دیگه! اون افرادی که قراره برقشون رایگان بشه اصلاً تعداد چشمگیری نیستن ولی اون افرادی که قراره چندبرابر پول برق بدن تعدادشون سر به فلک می‌کشه. این یعنی قیمت برق در قالب یک طرح بزک شده داره چند برابر می‌شه».

تبلیغات است

این البته فقط نظر کاربران فضای مجازی نیست و بسیاری از کارشناسان هم نظر مساعدی درباره برق امید ندارند. رضا پدیدار، رئیس کمیسیون انرژی و محیط زیست اتاق بازرگانی تهران می‌گوید:«کف مصرف درنظر گرفته شده ۱۰۰ کیلووات در ماه است. این عددی که در نظر گرفته شده، خیلی کم است و عملاً بسیاری از مردم مصرفشان خیلی بیشتر است. اینکه گفته می‌شود برق حدود ۳۰ درصد از جمعیت ایران رایگان می‌شود، به اعتقاد بنده چنین چیزی محقق نخواهد شد و این گفته‌ها بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد، زیرا حتی یک خانواده قشر ضعیف که در یک خانه کوچک زندگی می‌کند نیز با توجه به اینکه یخچال، تلویزیون، چند لامپ و... دارند، به‌طور قطع مصرفشان از ۱۰۰ کیلووات بیشتر خواهد شد».

با وجود آنکه طرح برق امید هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و کم و کیف آن توسط بسیاری از کارشناسان مورد تردید قرار گرفته اما مسئولان اعلام کرده‌اند در مورد گاز و آب نیز طرحی مشابه برق در دولت در جریان است تا آن‌ها نیز با مشخص شدن الگوی مصرف، برای برخی از مردم رایگان شود!

مجاز آباد

نزن بارون که...

خوزستان را آب دارد می‌برد و اگرچه نیروهای جهادی برای امدادرسانی به کمک مردم رفته‌اند اما انگار امیدی به مسئولان نمی‌رود. کاربران فضای مجازی به همین دلیل تلاش دارند در این فضا مسئولان را وادار به چاره‌اندیشی کنند. برخی از پست‌هایشان را بخوانید: «در وصف خوزستان همین بس که می‌توان در رودخانه قدم زد و در خیابان شنا کرد... بارون بباره، سیل می‌شه، نباره، ریزگرد سراغشون میاد... خوزستان تبدیل شده به کلکسیون ناکارآمدی... نزن بارون که ماهشهر غرق آبه... نبار بارون یکی سقفش خرابه... وقتی سدی بدون مطالعه ساخته میشه، وقتی لایروبی نمی‌کنیم، وقتی پوشش گیاهی رو از بین بردیم چه انتظاری جز نابودی میشه داشت؟»

تقصیر ساندویچ بود

بر فرض که بپذیریم در آمریکا، پلیس‌ها خیلی اشتباه می‌کنند و ناخواسته به برخی شهروندان شلیک می‌کنند اما هنوز این سؤال وجود دارد که چرا پلیس‌ها در اشتباه‌هایشان فقط سیاهپوستان را هدف قرار می‌دهند؟ کانال تلگرامی هاون مدیا با انتشار فیلمی نوشت: «کیسی گودسون» جوان ۲۳ ساله و سیاهپوست آمریکایی که داشت از دندانپزشکی به خونه برمی‌گشت سر راه ساندویچی خرید. اما نه به خونه برگشت نه ساندویچش رو تموم کرد. چون با شلیک سه گلوله پلیس کشته شد. پلیس ادعا کرده اونو با مجرمی فراری اشتباه گرفته و فکر کرده اسلحه توی دستشه... ساندویچه مقصر بوده وگرنه پلیس آمریکا که اصلاً و ابداً کسی رو نمی‌کشه!»

تا روز قیامت

شاهرخ ضرغام یا «حُرّ انقلاب» را که می‌شناسید. از گنده‌لات‌هایی که پس از انقلاب قید گذشته‌اش را زد و با شروع جنگ تحمیلی، آدم دیگری شد. صفحه «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» در اینستاگرام مطلبی را به نقل از همرزمانش منتشر کرده است: «یک روز در آبادان شاهرخ پیش من آمد و گفت: سید مجتبی هاشمی من را فرمانده گذاشته! گفتم: کی بهتر از تو؟ ۱۴ آذر ۵۹ در آبادان همدیگر را دیدیم. گفت همراه با سید مجتبی هاشمی در جنگ‌های نامنظم فعالیت می‌کند. سه روز پس از این دیدار خبر شهادت شاهرخ، زمانی سوز دلم را دوچندان کرد که پیکرش در منطقه تحت کنترل نیروهای بعثی زیر آتش گلوله ماند. یادم هست که در مصاحبه‌ای گفتم پیکر شاهرخ ضرغام در صحرای گرم خوزستان ماند الی یوم القیامه»!

بالوتلی در تیم برلوسکنی

ورزش: قرارداد یکساله ماریو بالوتلی با باشگاه زادگاهش تمدید نشد زیرا برشا از سری آ سقوط کرد اما او از ماه مارس بعد از اینکه گزارش داده شد که در تمرینات این تیم غایب بوده و با باشگاه اختلاف پیدا کرده، به میدان نرفت.با وجود این سرانجام از مقصد جدید ماریو بالوتلی رونمایی و مشخص شد. او به باشگاه مونزا در سری بی ایتالیا پیوسته است. مالکیت مونزا در اختیار رئیس سابق سیلویو برلوسکنی است.این تیم در رده نهم قرار دارد.

لوکاکو: چیزی از مسی و رونالدو کمتر ندارم

ورزش: رومئو لوکاکو در مصاحبه‌ای با فرانس فوتبال گفت: «از نظر تاکتیکی و با توجه از نظر موقعیت من در میدان و حرکاتم، من هرگز مجاز به اشتباه کردن در زمین نیستم. من در حال حاضر در بین پنج مهاجم برتر در سراسر جهان محسوب می‌شوم. اگر بازیکنانی مانند کریستیانو رونالدو، لیونل مسی و رابرت لواندوفسکی از مرز توانایی‌های فراتر رفته و درخشش فراوانی داشته‌اند، چرا من نتوانم چنین کاری انجام دهم به نظرم چیزی آن‌ها کمتر ندارم».

معمای مودریچ در رئال

ورزش: نشریه مارکا مدعی شد لوکا مودریچ برای تمدید قرارداد و استمرار دوران حضور خود در رئال مادرید برای سال های آینده آماده مذاکره بوده و درخشش این هافبک ۳۵ ساله و کروات در هفته‌های اخیر مؤید آن بود که مودریچ هنوز هم می‌تواند در بالاترین سطح بازی کند.این هافبک ۳۵ ساله در حال حاضر در آخرین سال قرارداد فعلی خود با رئال مادرید به سر می‌برد و در صورت عدم تمدید قرارداد، از ماه ژانویه می‌تواند در مورد انتقال از برنابئو به صورت قانونی با دیگر تیم‌ها مذاکره و توافق کند.

جدایی هالک از شانگهای چین

ورزش: هالک، مهاجم برزیلی که در شانگهای چین بازی می‌کرد بعد از ناکامی و حذف از لیگ قهرمانان آسیا از تیم شانگهای چین جدا شد. او نوشت: «من از هواداران بسیار سپاسگزارم که بیش از چهار سال از من استقبال خوبی کردهاند. با هم دستاوردهای بی‌شماری مانند پیروزی در سوپرلیگ و سوپرجام ، اما لحظات سختی نیز داشتیم، وقتی به یکدیگر اعتماد کردیم، اتحاد و اراده پیروزی را نشان دادیم. گفته می‌شود هالک مورد توجه زنیت سن‌پترزبورگ، مدافع عنوان قهرمانی لیگ برتر روسیه است.

ضد حمله

پایان کار منصوریان در تراکتور

ورزش: باشگاه تراکتور از قطع همکاری با سرمربی این تیم خبر داد. سرمربی پیشین استقلال و ذوب‌آهن، فصل را با دو مساوی مقابل نفت مسجدسلیمان و نساجی مازندران آغاز کرد و پس از آن یک شکست خانگی برابر سپاهان داشت، تیم مس را در رفسنجان شکست داد و دوشنبه هم به تساوی مقابل فولاد خوزستان رسید. کسب ۶ امتیاز در ۵ مسابقه ابتدایی لیگ بیستم موجب شد تا باشگاه تراکتور ظهر دیروز جلسه‌ای درباره عملکرد کادر فنی این تیم برگزار و درباره ادامه یا قطع همکاری با علیرضا منصوریان تصمیم‌گیری کند که نتیجه این نشست، جدایی این سرمربی از تراکتور بود.

مصدومیت قائدی جدی نیست

ورزش: مهدی قائدی در جریان دیدار استقلال و نفت آبادان دچار مصدومیت شد و با برانکارد به رختکن رفت. تصاویر منتشر شده بعد از بازی استقلال و نفت از قائدی این نگرانی را برای کادر فنی تیم استقلال به وجود آورد که ممکن است این بازیکن تا مدتی دور از میادین باشد ولی ظاهراً آسیب دیدگی قائدی جدی نیست و وی دچار پارگی کشاله نشده است. به این ترتیب استقلال‌ها می‌توانند از قائدی در بازی‌های آینده استفاده کنند.

ریگی بازی با شهر خودرو را هم از دست داد

ورزش:هافبک دفاعی تیم فوتبال استقلال تهران بازی با شهرخودرو را هم از دست داد. مسعود ریگی در بازی استقلال مقابل پیکان دچار مصدومیت شد و در بازی با صنعت‌نفت آبادان به میدان نرفت. این بازیکن که از ناحیه کتف با مصدومیت نسبتاً شدید مواجه شده، با وجود حضور در تمرینات استقلال هنوز شرایط بازی را ندارد. ریگی که همچنان دستش را آتل بسته است در بازی با شهر خودرو هم نمی‌تواند استقلال را همراهی کند و این تصمیمی است که پزشکان در مورد هافبک استقلال گرفته‌اند.

مهاجم شهرخودرو: مقابل استقلال به تساوی هم راضی نیستیم

ورزش:مهاجم تیم فوتبال شهر خودرو گفت: در بازی با استقلال به تساوی هم راضی نیستیم و امیدوارم در مشهد آن‌ها را شکست بدهیم. رحمان جعفری در گفت‌وگو با تسنیم در خصوص بازی بعدی شهرخودرو برابر استقلال تهران خاطرنشان کرد: هر بازی سختی‌های خاص خودش را دارد، استقلال هم تیم خوبی است که با توجه به امتیاز از دست دادن مقابل صنعت‌نفت، حالا دنبال جبران است، البته ما در زمین خودمان بازی می‌کنیم و حتی به تساوی هم راضی نیستیم، امیدوارم در مشهد استقلال را شکست بدهیم و این پتانسیل را هم داریم.

دعوای شکاری علیه باشگاه تراکتور رد شد

ورزش:رضا شکاری هافبک فصل گذشته تیم فوتبال تراکتور تبریز، در فاصله چند روز مانده به پایان نقل و انتقالات قرارداد خود با باشگاه تراکتور را به صورت یک طرفه فسخ کرد و مدعی شد از سوی باشگاه تبریزی در قرارداد او دست برده است. پس از این ادعا شکاری شکایتی را علیه باشگاه تراکتور در کمیته وضعیت فدراسیون فوتبال تنظیم کرد که حالا خبر می‌رسد شکایت این بازیکن علیه باشگاه تبریزی رد شده است.

زاهدی در تیم منتخب هفته دوازدهم لیگ اوکراین

ورزش: سایت‌های «FOOTBALL.UA» و «FOOTBOOM» دیروز با اتمام هفته دوازدهم لیگ فوتبال اوکراین به معرفی تیم منتخب هفته پرداختند.شهاب زاهدی مهاجم ایرانی المپیک دونتسک هفته اخیر برای تیمش خوش درخشید و دو گل برای این تیم به ثمر رساند. دونتسک در این بازی در نهایت با نتیجه ۳ بر یک مقابل روخو به پیروزی رسید.زاهدی بعد از این درخشش در تیم منتخب هر دو سایت اوکراینی قرار گرفت.

شجاع خلیل‌زاده مصدوم شد

ورزش:مدافع ایرانی الریان بخاطر آسیب دیدگی دیدار تیمش مقابل العربی را از دست داد. مدافع سابق پرسپولیس که تبدیل به یکی از مهره‌های ثابت الریان شده، در آخرین تمرین تیمش قبل از دیدار با العربی با آسیب دیدگی از ناحیه مچ پا مواجه شد و به همین دلیل نتوانست در بازی با العربی به میدان برود.

بازتاب صحبت گل محمدی درباره ورزشگاه‌های قطر در آاس

ورزش: نشریه آ.اس اسپانیا در خصوص ورزشگاه‌های قطر که میزان جام جهانی ۲۰۲۲ هستند، صحبت کرد.این رسانه نوشت که تیم‌هایی که اکنون در این کشور برای لیگ قهرمانان آسیا حضور دارند از وضعیت ورزشگاه‌ها بسیار راضی هستند. در این خصوص مصاحبه یحیی گل محمدی، سرمربی پرسپولیس که به فینال آسیا رسیده است را بازتاب داد. آ.اس نوشت که گل محمدی از قطری‌ها تشکر کرده که چنین استادیوم‌های حیرت انگیزی را ایجاد کرده است.

آ.اس نوشت که سرمربی پرسپولیس اظهار کرد: من این شانس را داشتم که به عنوان فوتبالیست و حالا به عنوان مربی در سراسر دنیا بازی کنم و تجربه کسب کنم ولی هیچ وقت چنین ورزشگاه تحسین برانگیزی ندیده‌ام.

ادعای اشکان نامداری

«شهرخودرو» آشیانه عقاب‌هاست

ورزش: با انتخاب مهدی رحمتی به عنوان سرمربی جدید شهرخودرو، اشکان نامداری که سابقه همکاری با رحمتی در استقلال را داشت به عنوان مربی گلهای این تیم انتخاب شد.

نبرد با استقلال

سنگربان سابق استقلال در خصوص رویاروی در هفته ششم لیگ برتر مقابل این تیم گفت: من استقلال را به چشم حریف هفته بعد خود دیدم و صد در صد به دنبال شکست این تیم هستیم. خوشحالم که برخی از دوستان خود را زیارت می‌کنم و امیدوارم در مشهد به خوبی از آن‌ها پذیرایی کنیم.

مدیریت گلر ها

نامداری در مورد مربیگری رحمتی گفت: مهدی رحمتی بدون شک یکی از سه دروازه‌بان برتر فوتبال ایران است. از هر کسی چه پرسپولیسی چه استقلالی و کسانی که فوتبال را دنبال می‌کنند این سؤال را بپرسید حرف بنده را تأیید می‌کند. در تیم ما دو گلر نیست بلکه ما تیمی هستیم که در کادر فنی و مدیریتی سه دروازه‌بان داریم. آقای حمدوای نیز دروازه‌بان بودند. خدا را شکر تمامی مسئولیت و تمرینات دروازه‌بانان بر عهده من است. رحمتی در تمرینات اگر نکته‌ای به نظرش برسد آن را منتقل می‌کند. که این امر برای گلرهای ما با توجه به سابقه او خوشایند است و از طرفی این امر کار مرا نیز راحت تر می‌کند. به هیچ عنوان در این زمینه مشکلی نداریم.

آشیانه عقاب‌ها

مربی دروازه‌بانان شهرخودرو در خصوص وضعیت سنگربان این تیم و انتخاب گلر شماره یک بیان کرد: ما با حضور میلاد فراهانی، سعید جلالی راد، محمدجواد کیا و بابک سلامت چهار دروازه‌بان داریم. که با توجه به سن و عملکرد برخی از آن‌ها در آینده بیشتر از آن‌ها خواهید شنید. باید بگویم شهر خودرو به نوعی آشیانه عقاب‌هاست. وی ادامه داد: سعید جلالی با توجه به اینکه در تیم فجرسپاسی حضور داشت و سرباز بود خدمتش به پایان رسید. حدود سه ماه بود که هیچ تمرینی را نکرده بود. حدود دو هفته که در پادگان حضور داشت و حتی یک تمرین ساده نیز نکرده بود. قطعاً او گلر خوبی است اما زمانی می‌تواند به ما کمک کند که آماده باشد.

آینده شهرخودرو

وی در انتها در مورد آینده و هدف شهر خودرو در لیگ بیستم گفت: شهرخودرو یک تیم خصوصی است. و باید تشکر ویژه‌ای از آقای حمدوای شود. چرا که ایشان تمام توان خود را برای حمایت از تیم می‌گذارند و با توجه به شرایط فعلی و خروجی که تیم دولتی می‌کنند و درحالی که رقابت با آن‌ها سخت است. یک نفر که از بدنه همین فوتبال به آن عشق می‌ورزد این‌گونه برای موفقیت یک تیم در تلاش است.به نظر من این تیم آینده بسیار خوبی را پیش رو خواهد داشت. یک نگاه دراز مدت اینجا تدوین شده و یک اهدافی داریم که آهسته آهسته به آن خواهیم رسید. ما بازیکنان خوب و با کیفیتی را سراغ داریم. ترکیبی از بازیکنان جوان و با تجربه که تشنه موفقیت هستند و من مطمئن هستم امسال شهرخودرو در یک جایگاه خیلی خوب فصل را به پایان می‌رساند.

یحیی در نبرد با مهم‌ترین حریف پیش از فینال

پرسپولیس ضدعفونی می‌شود

ورزش: پرسپولیس ۱۰ روز دیگر باید در فینال لیگ قهرمانان برابر نماینده شرق آسیا حاضر شود و برنامه ریزی سفر این تیم به دوحه برای یکی از دو روز ۲۳ یا ۲۴ آذرماه تدارک دیده شده است. بعد از لغو دیدار مقابل نساجی قائمشهر، یحیی گل محمدی برنامه آماده سازی برای فینال آسیا را با بردن سرخپوشان به اردوی ۴۸ ساعته در هتل و تمرینات آماده سازی در زمین تمرین تیم ملی دنبال کرد.

پس از این اردوی کوتاه مدت، کادرفنی به بازیکنان مرخصی یکروزه داد و از امروز دور جدید تمرینات این تیم در همان زمین تیم ملی استارت خواهد خورد. نکته جالب توجه اینکه یحیی در نظر دارد از امروز بار دیگر اردوی کوتاه مدتی با قرنطینه بازیکنان در هتل تدارک ببیند تا بحث مربوط به سلامت بازیکنان تدابیر لازم اتخاذ شود.

سخت‌گیری‌های جدی

به بازیکنان پرسپولیس دستور داده شده تا زمان اعزام از حضور همراه و آشنایان خود و قرار ملاقات در لابی و محل تمرین پرهیز کنند. اقدام‌های لازم در این زمینه با همراهی حراست باشگاه و جمعی از لیدرهای تیم خواهد بود.استفاده از خودروهای عمومی، سفارش غذا از خارج از منطقه اردو و گرفتن عکس یادگاری نیز از دیگر خط قرمزهایی است که بازیکنان باید آن را رعایت کرده و هر اقدام خطرسازی یا جریمه سنگین همراه می‌شود.

الهلال عربستان قهرمان فصل گذشته لیگ قهرمانان در شرایطی که در صدر جدول گروه خود قرار داشت، به دلیل تعدد نفرات مبتلا به کرونا از دور مسابقات کنار گذاشته شد و امتیازات این تیم برای حضور در مرحله بعدی محاسبه نشد. پیش از این نیز باشگاه در بیانیه‌ای از هواداران خود خواست تا با در نظر گرفتن شرایط حساس تیم، از حضور در اردو، فرودگاه، محل تمرین و ... برای ملاقات با بازیکنان و گرفتن عکس یادگاری با آن‌ها خودداری کنند.

همکاری وزارت بهداشت

معاون وزارت بهداشت نیز خبر از اعلام همکاری این نهاد برای ارائه خدمات لازم به این تیم داده است: اعلام آمادگی می‌کنیم برای نماینده کشورمان که اگر نیاز به تست سریع داشته باشند می‌توانیم این شرایط را برای آن‌ها فراهم کنیم تا با خیالی راحت بتوانند راهی دوحه شوند و افتخار بیافرینند.

حریرچی ادامه داد: توصیه اکید من به بازیکنان این است که با وجود اینکه ورزشکار و سرحال محسوب می‌شوند این نکته را در نظر بگیرند که ابتلای یک نفر از آن‌ها می‌تواند کل تیم را با دردسر مواجه کند.

توصیه من این است که با توجه به قوانین سختگیرانه‌ای که برای ورود به کشور قطر با توجه به کرونا که باید با تست منفی وارد شوند و آنجا هم بلافاصله تحت تست قرار گیرند، تمام مسائل را رعایت کنند.

پرسپولیس منتظر خبر خوب

باشگاه پرسپولیس هنوز امیدوار است درخواستش از کنفدراسیون فوتبال آسیا برای بخشش مهاجم این تیم مورد موافقت قرار بگیرد. جعفر سمیعی با اشاره به آخرین وضعیت تیم فوتبال پرسپولیس برای حضور در دیدار فینال لیگ قهرمانان آسیا گفت: برنامه ریزی خوبی در این مورد صورت گرفته است. هیئت مدیره باشگاه علاوه بر جلسات هفتگی عادی خود، دو جلسه فوق العاده برای دیدار فینال برگزار کرده که جلسه اول با حضور گل محمدی و پیروانی برگزار شد و طی آن سرمربی و سرپرست تیم خواسته‌هایشان را مطرح کردند که به آن‌ها عمل شد.جعفر سمیعی از تشکیل یک کارگروه دیگر خبر داد و خاطرنشان کرد: کارگروهی را هم وزیر ورزش دستور دادند به ریاست مهدی علی نژاد تشکیل شود که دو نماینده مجلس و نمایندگان فدراسیون فوتبال در آن حضور دارند. یکی از مهم‌ترین تصمیمات آن در اختیار قرار دادن کمپ تیم ملی برای تمرینات و آماده سازی پرسپولیس است که اتفاق خوبی خواهد بود.وی در مورد برنامه سفر پرسپولیس به قطر گفت: ما روز ۲۳ آذرماه راهی قطر خواهیم شد. برنامه سفر مشخص شده و برنامه ریزی هایی در این مورد صورت گرفته است.مدیرعامل باشگاه پرسپولیس در مورد شکایت‌های پرتعداد النصر عربستان برای گرفتن فینال از سرخپوشان این ایرانی گفت: النصری ها برای اینکه تمرکز تیم ما را بهم بزنند مدام شکایت می‌کردند اما خوشبختانه هیچ مدرکی برای ادعایشان نداشتند و صرفاً برای اینکه تمرکز بازیکنان و تیم ما را برهم بزنند این اقدام‌ها را انجام دادند که قطعاً راه به جایی نمی‌برند.سمیعی از ادامه پیگیری‌های این باشگاه برای بخشش محرومیت عیسی آل کثیر مهاجم تأثیرگذار این تیم خبر داد و گفت: هنوز امید داریم که اتفاق خوبی رقم بخورد و او را در فینال داشته باشیم. هنوز پاسخ نهایی را نداده‌اند. ما منتظر هستیم که تا قبل از روز یکشنبه خبر خوب را به ما بدهند.

سوت دور برگشت لیگ برتر هندبال در شیراز به صدا درآمد

جبران امتیازهای سوخته

محمدرضا خزاعی: درآخرین روزهای آخرین ماه از آخرین سال قرن چهاردهم، و نخستین روزهای قرن پانزدهم، شهرشیراز میزبان مسابقات هندبال جوانان آسیا خواهد بود. شاید به همین انگیزه، فدراسیون هندبال تصمیم گرفته است مرحله اول دور برگشت لیگ برتر هندبال مردان کشور را به صورت مجتمع و با رعایت تمام پروتکل‌های بهداشتی، دراین شهر برگزار کند، تا آزمونی باشد برای آمادگی میزبانی قهرمانی آسیا.

پیش‌بینی می‌شود که هر ۱۲ تیم حاضر دراین رقابت‌ها، با بهره بردن از تجارب دور رفت و شناختی که این تیم‌ها از هم پیدا کرده‌اند، شاهد رقابت‌های نزدیک‌تر و بازی‌های تماشایی‌تری باشیم.

آغاز نبردها

امروز، چهارشنبه ۱۹ آذر، سه بازی از گروه اول، در سالن پوریای ولی دانشگاه آزاد شهر صدرا برگزار می‌شود و پنجشنبه هم دیدارهای گروه دوم انجام خواهدشد. قرار است تا روز ۲۴ آذر، هرتیم سه بازی از دور برگشت را برگزار کنند و با فاصله‌ای چند روزه، همانند دور رفت، دو بازی بااقیمانده دور برگشت انجام و تکلیف تیم‌های صعودکننده به مرحله بعد مشخص شود. البته کمیته برگزاری مسابقات اعلام نکرده است که ادامه دور گشت در همین شهر شیراز برگزارخواهد یا جای دیگری؟ آغازگر بازی‌های گروه اول، تیم‌های ستارگان دهدشت و نفت و گاز چیگسران هستند.

دشتستانی ها که در دور رفت شرایط خوب نداشتند دست‌کم برای بقا در لیگ برتر باید دراین مرحله تلاش بیشتری داشته باشند.

بازی دوم امروز را ذوب آهن که مرحله رفت را هم امتیاز با شهید شاملی کازرون، در بالاترین رده جدول گروه اول به پایان رسانده، و پاس ناجای قم برگزار می‌کنند. کیوان صادقی، سرمربی ذوب آهن می گوید: در دور برگشت، تیم‌ها آماده تر و رقابت‌ها فشرده‌تر خواهدبود. جا دارد تیم‌ها بازی‌های بهتری داشته باشند.

پرسپولیس در فکر جبران

و سرانجام در آخرین بازی این روز، نیروی زمینی شهید شاملی کازرون، تیم بدون شکست دور رفت، به مصاف پرسپولیس بهبهان خواهد رفت. امین رهسپار، سرمربی نیروی زمینی در مورد تیمش می‌گوید: تیم ما در دور رفت، بازی‌های خوبی را پشت سرگذاشت. هدف من و مسئولان باشگاه، ضمن تلاش برای کسب عناوین برتر، خوب بازی کردن است. همگی تلاش می‌کنیم تا به اهداف خود برسیم. مسعودظهرابی، سرمربی پرسپولیس بهبهان، می‌گوید: در دور رفت، دروازه‌بان اول و دوم ما، به دلیل ابتلا به کرونا، همراه تیم نبودند، اما در مجموع، از عملکرد تیم راضی بودم. برد و باخت‌های دور رفت برای ما درس‌های زیادی داشته، قطعاً در دور برگشت، با بهره بردن از این درس‌ها، امتیازات ازدست رفته را جبران خواهیم کرد.

گزارش ویژه

کشتی ماند، کاراته کنار رفت، حرکات موزون اضافه شد!

سیر تا پیاز المپیک پاریس؛ به سود یا ضرر ایران؟

ورزش: با اعلام جزئیات سهمیه‌های ورزشکاران رشته‌های مختلف در المپیک پاریس به نظر می‌رسد تصمیمات جدید چندان به سود ایران نیست.در حالی که با تعویق یکساله المپیک توکیو این مسابقات در تابستان ۲۰۲۱ برگزار می‌شود، اما المپیک پاریس طبق همان برنامه از پیش تعیین شده در تابستان ۲۰۲۴ برپا خواهد شد. در همین راستا در جلسه هیئت اجرایی کمیته بین‌المللی المپیک ، درباره وضعیت همه رشته‌های حاضر در این رویداد تصمیم گیری شد. برخی رشته‌ها حذف و برخی اضافه شدند و تغییرات زیادی هم در میزان سهمیه‌های رشته‌های مختلف به وجود آمد. ثابت ماندن سهمیه‌های کشتی شاید خوشحال کننده ترین خبر برای ورزش ایران بود، اما از سوی دیگر کاهش سهمیه‌های وزنه‌برداری و البته حذف کاراته از المپیک پاریس خبرهای بدی برای ایران به حساب می‌آیند.

حرکات موزون اضافه شد، کاراته حذف!

حضور چهار رشته جدید به نام‌های اسکیت بورد، سنگ‌نوردی، موج‌سواری و رقص با همان حرکات موزون برای حضور در المپیک ۲۰۲۴ پاریس توسط کمیته برگزاری این بازی‌ها مورد تأیید قرار گرفت. بدین ترتیب رشته کاراته که در المپیک ۲۰۲۰ توکیو حضور خواهد داشت، نتوانست دومین حضورش در المپیک را تجربه کند؛ رشته‌ای که ورزشکاران ایرانی جزو مدعیان کسب مدال در آن هستند و حذف آن به ضرر ورزش ایران به حساب می‌آید.

منهای فوتبال

واکنش سرپرست تیم ملی بسکتبال به ماجرای دوحه گردی

ورزش: سرپرست تیم ملی بسکتبال به حاشیه‌های مربوط به سفر دوحه و شکست برابر سوریه پاسخ داد.

غیبت مسعود قاسمی، سرپرست تیم ملی بسکتبال در بازی برابر سوریه که به شکست غیرمنتظره ایران انجامید، حاشیه‌هایی را برای او و رئیس فدراسیون به وجود آورد. انتشار یک عکس روی صفحه شخصی سرپرست تیم ملی که نشان می‌داد او با طباطبایی بیرون از هتل حضور داشته، این شائبه را به وجود آورد که قاسمی به خاطر شکستن قرنطینه از بازی با سوریه محروم شده و به همین خاطر از جایگاه ویژه تماشاگر بازی شده است.مسعود قاسمی در گفت‌وگو با رادیو ایران به این مسئله واکنش نشان داده و می‌گوید: آن عکس را جلو درب جنوبی هتل گرفتیم و من روی صفحه شخصی‌ام گذاشتم. کسی که عکس را گرفته، روی پله‌های ورودی هتل ایستاده است. متأسفانه برخی شیطنت کردند و گفتند که ما قرنطینه را شکستیم. به هیچ عنوان این‌طور نبود.وی درباره غیبتش روی نیمکت تیم ملی عنوان کرد: خودم خواستم آن روز روی نیمکت نباشم. شب قبل از بازی احساس تب داشتم و بعد از مشورت با پزشک و برای اینکه خدایی ناکرده ویروس را به دیگر اعضای تیم منتقل نکنم، روی نیمکت نبودم.

آغاز دور جدید اردوی تیم‌های ملی کشتی از دی ماه

ورزش: دور جدید اردوی تیم‌های ملی کشتی برای حضور در مسابقات پیش‌رو از ابتدای دی ماه آغاز خواهد شد.

پیش از آنکه برگزاری مسابقات جهانی ۲۰۲۰ صربستان به خاطر عدم استقبال تیم‌ها لغو شود، تیم‌های ملی آزاد و فرنگی دو مرحله اردو برگزار کردند و مسابقات انتخابی نیز در همه اوزان هر دو رشته به انجام رسید.

پس از اینکه اتحادیه جهانی تصمیم خود را در مورد مسابقه مورد نظرش تغییر داد و اعلام شد به جای جهانی، رقابت‌های جام جهانی در همان تاریخ مقرر در بلگراد برگزار می‌شود، اردوهای تیم‌های ملی نیز تعطیل شدند و بلافاصله کار برگزاری دور برگشت لیگ برتر از سر گرفته شد.

در روزهای گذشته این رقابت‌ها در گروه‌های الف و ب دو رشته آزاد و فرنگی پیگیری شد و مرحله ضربدری و فینال مسابقات نیز دهه سوم ماه جاری به اتمام خواهد رسید تا پرونده لیگ ۹۹ که با وجود شیوع گسترده کرونا و با مشقت‌های فراوان برگزار شد، بسته شود.بر همین اساس دور جدید تمرینات تیم‌های ملی نیز برای شرکت در مسابقات قهرمانی آسیا و تورنمنت‌های پیش رو، از ابتدای دی ماه آغاز می‌شود.

ورزش در سیما

لیگ قهرمانان اروپا
آژاکس – آتالانتا
چهارشنبه ۱۹ آذر - ۲۱:۲۵ زنده از شبکه ورزش

لیگ قهرمانان اروپا
اینتر – شاختار
چهارشنبه ۱۹ آذر - ۲۳:۳۰ زنده از شبکه ورزش

لیگ قهرمانان اروپا
رئال مادرید – مونشن گلادباخ
چهارشنبه ۱۹ آذر - ۲۳:۳۰ زنده از شبکه سه

خیلی زود دیر می‌شود

باید فکری به حال فقر فنی نیمکت استقلال کرد

سینا حسینی: استقلال محمودفکری از ۱۵ امتیازپنج هفته اخیر تنها ۸ امتیاز بدست آورده است، اتفاقی که قطعاً برای تیمی که می‌خواهد مدعی باشد خیر خوشحال کننده‌ای نیست با این حال با توجه به شرایط مشابه سایر مدعیان فرصت برای جبران بسیار است.اگر محمود فکری مربی زیرک و باهوشی باشد، با خود خلوت می‌کند تا مشکل تیمش را پیدا کند، هرچند او به واسطه اعتمادی که به همکارانش در کادر فنی استقلال داشته تا به امروز از آن‌ها دفاع کرده اما با یک حساب سرانگشتی متوجه خواهد شد هیچ یک از آن‌ها گرمای از کارش باز نکردند! مرفاوی، عمران‌زاده و برهانی شاید در نگاه نخست نام‌های پرطمطراقی در حوزه هواداری داشته باشند، اما قطعاً در حوزه فنی نه کارنامه قابل دفاعی دارند نه ظرفیت مدیریت در شرایط خاص و حیاتی را، از این رو وقت اصلاحات رسیده و محمود فکری باید تصمیمش را بگیرد.هنر مربی جدای از مدیریت و راهبری یک تیم،چینش بازیکنان در ترکیب و از آن مهمتر تعویض‌های میان بازی است، البته که به اعتقاد مدرسان بزرگ حوزه فوتبال هنر یک مربی در تعویض‌های او هویدا می‌شود.

آرایش ناموزون

فکری تا به امروز نه در چینش و آرایش بازیکنانش موفق بوده،نه در تعویض‌های طول بازی،یعنی به عبارتی تنها تماشاگر بوده و از آن بدتر دستیارانش نقش سیاهی لشکر را ایفا کردند، در حالی که اگر مغز متفکری کنار فکری بود می‌توانست به او کمک کند تا گره موجود در سیستم استقلال را باز کند. استقلال بازیکن خوب زیاد دارد،اما این بازیکنان زیر فشار بی رحمانه هواداران قرار دارند، هواداران که سخت به دنبال موفقیت هستند! در این بین تنها مجموعه ای که باید این فشار کاذب را از اطراف بازیکنان دور کند، کادر فنی تیم است، ولی در برهه کنونی کادر فنی استقلال خودش نیاز به کمک دارد!

دور از علم روز

هیچ کسی بیشتر از فکری نمی‌تواند به استقلال کمک کند،او باید بپذیرد دستیارانش در حد و اندازه یک تیم مدعی قهرمانی نیستند، چگونه می‌توان توقع داشت حنیف عمران‌زاده و آرش برهانی به سرمربی تیم کمک فکری کنند،چگونه می‌توان توقع داشت مرفاوی بر اساس متدهای روز دنیا به محمود فکری مشورت دهد.آن‌ها به علم روز دنیا با تغییر سیستم آشنا نیستند پس طبیعی است هیچ یک توان کمک به فکری را نداشته باشند!مربیان امروز استقلال می‌توانند پاشنه آشیل فکری باشند،پس خیلی زودتر از آنچه تصور می‌رود باید فردی طراح و با دانش به کادر اضافه شود تا مشکل فنی استقلال برطرف شود.

خبرویژه

حکم کمیته تعیین وضعیت در مورد محمود فکری صادر شد!

غرامت ۲/۳ میلیاردی فکری به نساجی مازندران

ورزش: با گذشت پنج هفته از آغاز مسابقات لیگ برتر فوتبال هنوز پرونده شکایت باشگاه نساجی مازندران از محمود فکری باز است. همان‌طور که در جریان هستید بعد از جدایی قریب الوقوع محمود فکری از نساجی و اعتراض مدیران باشگاه مازندرانی به نحوه پیوستن او به باشگاه استقلال پرونده‌ای در کمیته وضعیت فدراسیون فوتبال گشوده شد که در پی آن باشگاه نساجی از سرمربی فعلی استقلال درخواست غرامت کرد. محمود فکری که مثل خیلی از پیشکسوتان استقلال آرزوی سرمربیگری تیم محبوب خود را در سر می پروراند از همان ابتدا با موضوع غرامت و پرداخت ضرر و زیاد موافقت کرد و در مصاحبه هایش اعلام کرد که حاضر است خانه اش را بفروشد و پول نساجی را بدهد.البته باخبر شدیم کمیته تعیین وضعیت فدراسیون پس از بررسی دفاعیات طرفین، محمود فکری را به پرداخت مبلغ ۲/۳میلیارد تومان (۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون تومان) محکوم کرده است. این منبع آگاه که نخواست نامش فاش شود اعلام کرد حکم فکری لازم الاجراست و این مربی باید به باشگاه نساجی این مبلغ را به طور کامل پرداخت کند.

پارسلونا

در پست کاتالان‌ها با عنوان «GOAT» به معنای بهترین تمام ادوار، تصویری از لیونل مسی و کریستیانو رونالدو دیده می‌شود که روبه‌روی هم نشسته‌اند و کنار هر یک از آن‌ها یک آینه وجود دارد که چهره آن‌ها در آن منعکس شده است، با این حال تنها روی آینه‌ای که کنار مسی قرار گرفته واژه «GOAT» دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که باشگاه بارسلونا فقط کاپیتان آرژانتینی خود را بهترین بازیکن تمام ادوار می‌داند!

وحید امیری

بازیکن محجوب پرسپولیس که فینال لیگ قهرمانان را از دست داده است با اینکه پس از توهین بازیگر زن سینمای ایران به لرها واکنش تندی داشت، اما حالا در استوری جدید از لرها می خواهد که اصالت خود را با بخشیدن بازیگر زن که بابت اشتباهش عذرخواهی هم کرده نشان دهند.او می نویسد: «فوم لر از قدیم به بخشندگی و بزرگی معروف بوده.به‌نظرم اگر شخصی اشتباهی کرد و عذرخواهی کرد او را ببخشیم».

مهدی امیر آبادی

پیشکسوت باشگاه استقلال که هم بازی محمود فکری هم بوده در حمایت از این سرمربی بستی منتشر کرده و میانگین امتیازی او را با مربیان قبلی مقایسه کرد و خواستار حمایت از فکری شده است و همه استقلالی ها را به اتحاد دعوت کرده است.او نوشته استرا و شفر تاهفته پنجم ۳ و ۵ امتیاز کسب کرده اند و فکری ۸ امتیازی دارد. امیرآبادی استقلال را اصالت خود دانسته و هنر مربیان ایرانی را به رخ خارجی ها کشیده است.

بابک مرادی

بازیکن جدید و موفرفری استقلال که در کمیته انضباطی قافیه را به ماشین سازی باخت و برای جدایی غیر قانونی اش از این تیم چهار ماه محروم شد. استوری منتشر کرد و نوشت «خدای ماه هم بزرگ است».

مرادی در حالی محروم شد که معتقد بود جدایی اش کاملاً قانونی بوده است و در حال آماده شدن برای حضور در ترکیب اصلی استقلال بود.او بابت جدایی زود هنگامش حالا باید ۸۰۰ میلیون غرامت به تیم تبریزی بدهد.

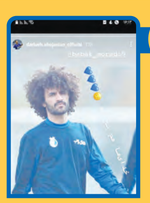

آتشی که رایولا به جان شیاطین انداخت

کوچ «پوگبا» از تئاتر رؤیاها

امین غلامزاد: قرارداد پل پوگبا در پایان فصل جاری با منچستریونایتد به اتمام می‌رسد و هنوز توافقی بر سر تمدید قرارداد بین طرفین انجام نشده است.

پل پوگبا در تابستان سال ۲۰۱۶ و با مبلغ ۹۰ میلیون پوند از یوونتوس راهی اولدترافورد شد، اما روزهای حضور او در لباس منچستریونایتد خیلی درخشان نبود و ستاره فرانسوی نتوانست دستاوردهای خاصی در تیم جدیدش کسب کند.

افشاگری رایولا

مینو رایولا مصاحبه‌ای مفصل با نشریه توتوسپورت انجام داده و حرف‌هایش نشان از جدایی قطعی پل پوگبا از یونایتد دارد. مینو رایولا گفت: «دوران حضور پوگبا در یونایتد تمام شده است.

او یا در همین فصل زمستان یا در پایان فصل از این تیم جدا خواهد شد.»

رایولا ایجنت جنجالی فوتبال که با اعلام پایان کار پوگبا در منچستری

طاقچه

annotation@qudsonline.ir
علی‌الله سلیمی، نویسنده و منتقد

رد پای جاسوسان در ادبیات داستانی

در بین ژانرهای ادبی پرمخاطب، آثار داستانی که در ژانر پلیسی- جنایی و جاسوسی خلق می‌شوند همواره مخاطبان بسیاری دارند و به خاطر پررنگ بودن عنصر کشمکش در این نوع داستان‌ها، معمولاً طیف‌های مختلفی از خوانندگان به سوی این نوع آثار جذب می‌شوند. اغلب نویسندگان این ژانر ادبی شخصیت‌های داستانی ثابت و نام‌آشنایی در آثار خود دارند که معمولاً از هوش بالا و سرشاری برخوردارند که در پیچیده‌ترین عملیات‌های پلیسی- جنایی و جاسوسی وارد می‌شوند و اغلب هم با بهره‌گیری از دانش و مهارت شخصی خود بر موانع پیش رو غلبه می‌کنند و پیروز میدان می‌شوند. حالا اگر بخواهیم در این ژانر پرمخاطب تمرکز بیشتری داشته باشیم و بخش «جاسوسی» و آثار ادبی موفق که در این حوزه خلق شده‌اند را زیر ذره‌بین بگذاریم با چهره‌های نامی و آثار ماندگار زیادی مواجه می‌شویم که برخی از آن‌ها جزو آثار کلاسیک در این زمینه محسوب می‌شوند اما بخشی از آن‌ها در ردیف آثار نو و حتی مدرن قرار می‌گیرند. پیشینه خلق داستان‌های شاخص و پرمخاطب جاسوسی به حدود ابتدای قرن بیستم برمی‌گردد. البته در پایان قرن نوزدهم که فعالیت‌های جاسوسی و سرقت اطلاعات و نقشه‌های کشورها و قدرت‌های رقیب رونق گرفت، گونه تازه‌ای از داستان‌های جاسوسی هم خلق شد و مورد توجه خوانندگان قرار گرفت که در سال‌های بعد به نوعی این ادبیات فراگیر شد. از نویسندگان سرشناس آغاز قرن بیستم می‌توان به «رابرت ارسکین چیلدرز» اشاره کرد که برخی از کارشناسان و منتقدان ادبی داستان «راز ماسه‌ها» این نویسنده را نخستین رمان جاسوسی مدرن می‌دانند. به مرور نویسندگان دیگری هم به این جریان ادبی پیوستند که از میان آن‌ها می‌توان به «جوزف کنراد» با داستان «مأمور مخفی» اشاره کرد. در ادامه، نویسندگانی پا به این عرصه گذاشتند که به طور اختصاصی در زمینه داستان‌های جاسوسی فعالیت می‌کردند و داستان می‌نوشتند. مانند «ویلیام لِکو» و «فیلیپس اُپنهایم» که در زمان پیش از جنگ اول جهانی به گونه ادبی داستان جاسوسی رونق بخشیدند. این دو نویسنده در یک دوره پانزده ساله، بیش از ۱۰۰ رمان جاسوسی نوشتند و تقریباً قواعد کلیشه‌ای این داستان‌ها را پی ریختند. در سال‌های بین دو جنگ جهانی و پس از جنگ دوم جهانی، داستان جاسوسی به اوج خود رسید و بسیاری از نویسندگان این داستان‌ها خود تجربه‌های جاسوسی و ضدجاسوسی داشتند. پس از جنگ دوم و آغاز دوران جنگ سرد، شکل داستان‌های جاسوسی دگرگون شد. داستان‌ها از آن پس بیشتر میدان نبرد میان نیروهای امنیتی شرق و غرب بودند. از نویسندگان نامدار داستان‌های جاسوسی در این دوره می‌توان به «گراهام گرین» اشاره کرد که با نوشتن داستان‌های «آمریکایی آرام» و «مأمور ما در هاوانا» کیفیت داستان‌های جاسوسی را به مراتب بالاتر برد. سرانجام در دهه ۶۰ قرن بیستم داستان جاسوسی به نوعی تثبیت و حتی جهانی شد. «ایان فلمینگ» با خلق شخصیت «جیمز باند»، معروف‌ترین شخصیت داستانی جاسوس را وارد دنیای داستان‌های جاسوسی کرد. از دیگر نویسندگان معروف این دوره می‌توان به «جان لوکاره»، «فردریک فُرسایت» و «تام کلنسی» اشاره کرد.

برخی از این نویسندگان خود در سرویس‌های اطلاعاتی عضویت داشتند. مانند «هنری گراهام گرین» انگلیسی که با شروع جنگ جهانی دوم در وزارت اطلاعات این کشور مشغول به کار شد. او در مقطعی به خدمت سرویس اطلاعاتی انگلیس درآمد و مدتی هم به عنوان مسئول ضداطلاعاتی در امور پرتغال فعالیت داشت و عملاً نویسنده‌ای بود که خود جاسوس انگلیس محسوب می‌شد. رمان‌های این نویسنده مانند «مرد وسط»، «نام عملیات»، «شایعه در شب»، «ترن استانبول»، «مرد دهم»، «صخره برایتون»، «سفر به دنیای خاله آگوستا»، «مأمور ما در هاوانا»، و «مرد سوم» که برخی از آن‌ها به فارسی هم ترجمه شده‌اند در سراسر جهان مخاطبان بسیاری پیدا کرد.

همچنین «ایان فلمینگ» (یان لنکستر فلمینگ) یک نویسنده انگلیسی، روزنامه‌نگار و افسر اطلاعات نیروی دریایی بود. او با مجموعه «جیمز باند» که از معروف‌ترین رمان‌های جاسوسی محسوب می‌شوند شناخته شد.

«جان لوکاره» که مخاطبان او را به عنوان یک نویسنده انگلیسی داستان‌های جاسوسی می‌شناسند، برای سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس کار می‌کرد. رمان «جاسوسی که از سردسیر آمد» از پرفروش‌ترین آثار اوست که شهرت جهانی برای این نویسنده به ارمغان آورد. از دیگر نویسندگان جهان که به خلق داستان‌های جاسوسی می‌پردازند می‌توان به ابرت لادلوم، دزموند بیگلی، ریموند بنسون، وینس فلین، دونالد همیلتون، جک هیگینز، دیوید ایگناتیوس و راس توماس اشاره کرد. در ایران اما تعداد نویسندگانی که به طور اختصاصی در ژانر داستان‌های جاسوسی آثار شاخص و ماندگاری خلق کرده باشند، معدود است. اغلب نویسندگان ایرانی فعال در این زمینه را پاورقی‌نویسان مطبوعات در دهه‌های گذشته تشکیل می‌دهند؛ مانند امیر عشیری که برخی او را پایه‌گذار ادبیات پلیسی در ایران می‌دانند. عشیری البته در موضوعات تاریخی هم داستان می‌نوشت و شهرت خود را با نوشتن پاورقی در مجلات و در مقطع تاریخی دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی بدست آورد. از امیر عشیری بیش از ۶۰ عنوان رمان منتشر شده که از آثار معروف او با موضوع جاسوسی می‌توان به «جاسوس دو بار می‌میرد» (دو جلد)، «جاسوسه‌ای در برلین»، «ستون پنجم» (دو جلد)، «جاسوسه چشم آبی» و «نبرد جاسوسان» اشاره کرد. از دیگر نویسندگان ایرانی که به طور اختصاصی در زمینه داستان‌های جاسوسی آثار متعددی را خلق کرده‌اند می‌توان به پرویز قاضی‌سعید اشاره کرد. در دهه‌های اخیر با فروکش کردن پاورقی‌نویسی در مطبوعات ایران، خلق داستان‌های جاسوسی هم به حاشیه رفت و کمتر نویسنده‌ای به طور اختصاصی در این زمینه فعالیت می‌کند. هر چند تعدادی از نویسندگان در برخی از آثار خود شخصیت‌های اصلی یا فرعی با هویت جاسوس هم خلق می‌کنند اما این رویکرد پیوسته و اختصاصی نیست و اغلب شخصیت‌های داستانی جاسوس به اقتضای قصه وارد آثار ادبی می‌شوند.

گفت‌وگو با وحید خضاب، مترجم کتاب «تو زودتر بکش» که بر ترورهای صورت گرفته توسط صهیونیست‌ها تمرکز دارد

روایت خود اظهاری یک رژیم تروریست

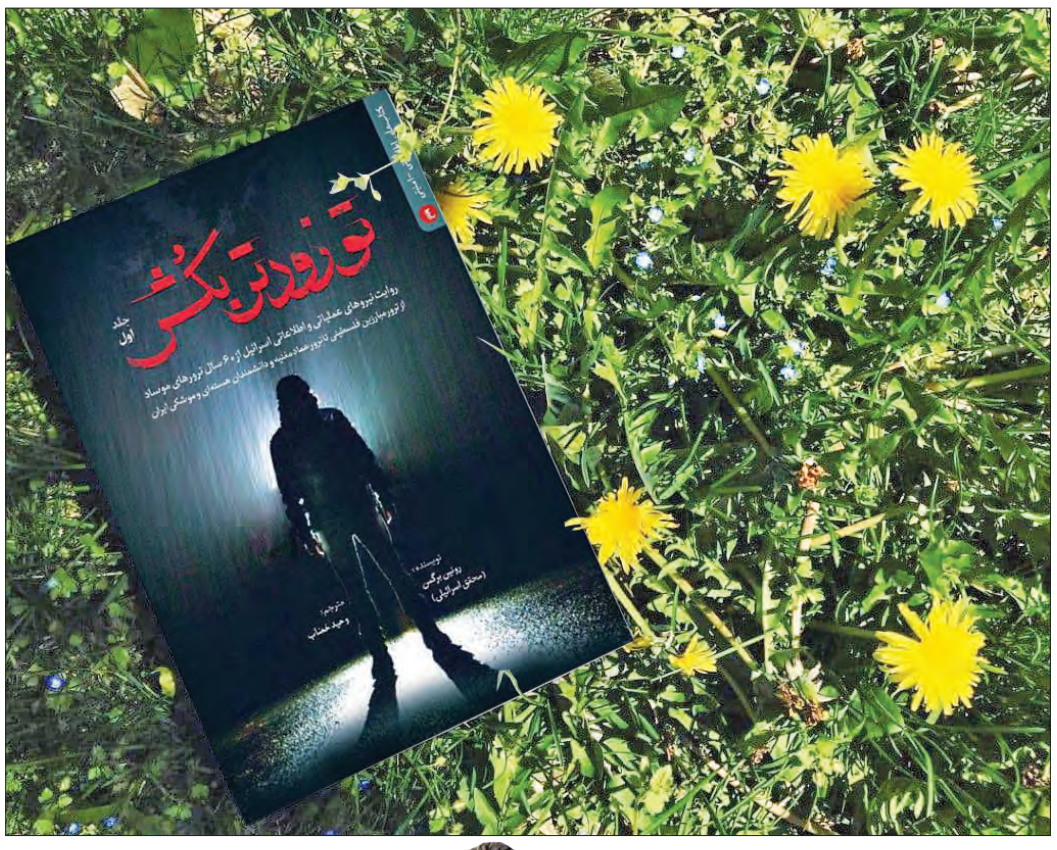

ادب و هنر/ جواد شیخ‌الاسلامی | به تازگی کتاب «تو زودتر بکش» که روایتی دسته اول از نهادها و عملیات‌های اطلاعاتی رژیم صهیونیستی است، توسط وحید خضاب ترجمه و در نشر شهید کاظمی منتشر شده است. خواندن این کتاب پس از ترور چندین دانشمند هسته‌ای که آخرین آن شهید محسن فخری‌زاده بود، خالی از لطف نیست.

«تو زودتر بکش» توسط یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان رژیم صهیونیستی به نام رونین برگمن نوشته شده است. برگمن سالیان طولانی است که در عرصه «ژورنالیسم تحقیقی» فعالیت دارد و مقالات و کتاب‌های او (به خصوص آن‌ها که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود) در سراسر جهان خوانندگان فراوانی دارد. کتاب حاضر، آخرین اثر تحقیقی اوست که سال گذشته منتشر شده و از همان آغاز، نظرهای فراوانی را به خود جلب کرده است. کتاب، روایتی «صهیونیستی» از پیش‌زمینه‌ها و روند تشکیل سازمان‌های اطلاعاتی این رژیم است و در این بین بیش از هر چیز بر ترورهای صورت گرفته از سوی این دستگاه‌ها (یا به تعبیر خود کتاب، «قتل‌های هدفمند» آن‌ها) تمرکز دارد.

در واقع این کتاب ، «روایت صهیونیست‌ها» از تاریخ معاصر منطقه است. بر همین اساس، می‌توان این کتاب را روایتی «از چشم دشمن» خواند. در ادامه، گفت‌وگو با وحید خضاب، مترجم کتاب «تو زودتر بکش» را می‌خوانید.

◆ در ابتدا برای آشنایی مخاطب توضیحاتی درباره آقای برگمن، نویسنده کتاب بدهید.

ایشان از دسته خبرنگاران تحقیقی محسوب می‌شوند که نمونه آن‌ها را در کشور خودمان هم به شکلی داریم، همان خبرنگارانی که برای تهیه گزارش خودشان در اخبار، چند روز، چند هفته و یا چند ماه وقت می‌گذارند، سوژه خودشان را دنبال می‌کنند تا در نهایت از دل آن یک گزارش چند دقیقه‌ای دربیاورند. همین روش در حوزه کتاب هم انجام می‌شود. آقای برگمن در کل از خبرنگاران تحقیقی محسوب می‌شود. خودش در تل‌آویو ساکن است. منتها بیشتر نوشته‌های او به زبان انگلیسی است و در نشریات مختلف انگلیسی زبان دنیا و اسرائیل، مطلب دارد. حوزه کار او هم بیشتر حوزه دفاعی و امنیتی است. پیش از این هم کتابی با عنوان «جنگ پنهان اسرائیل با ایران» داشته که قوه تحقیقی آن خیلی قوی نیست و با یک دید کاملاً ضدایرانی نوشته شده و چون آن کتاب برای مخاطب ایرانی چیز جدیدی نداشته، کسی سراغ ترجمه آن نرفته است.

◆ آیا رویکرد ضدایرانی او در کتاب جدیدش هم با همان غلظت وجود دارد؟

بله، رویکرد او در ضدیت با مقاومت، هیچ فرقی نکرده اما تفاوت این دو کتاب در چند مسئله است؛ اولاً اینکه کتاب قبلی او مستقیماً درباره ایران است یعنی می‌خواهد به خواننده اطلاعات بیشتری درباره ایران بدهد و روی سخن او با مخاطب انگلیسی زبان است. به همین دلیل چیز جدیدی برای ما ندارد (حتی از نظر شناخت ذهنیت دشمن). نکته دوم این است که در کتاب حاضر با حجم بالایی از اسناد درون‌سازمانی از نهادهای اطلاعاتی اسرائیل و همین طور حدود هزار مصاحبه با افراد اطلاعاتی طرف هستیم که در کتاب از آن‌ها استفاده شده است. نکته سوم هم این است که تمرکز او روی ایران نیست؛ بلکه تمرکز او روی همه عملیات‌هایی است که نهادهای امنیتی اسرائیل، به صورت مشخص موساد، انجام داده‌اند. اگرچه غیر از موساد نهادهای دیگری هم هستند که کار اطلاعاتی یا ترور انجام داده‌اند. نکته چهارمی که این کتاب را مهم و خواندنی می‌کند، به خاطر گستره‌ای است که پوشش می‌دهد؛ این گستره به نوعی روایت تاریخ منطقه از دید اطلاعاتی و امنیتی و با روایت طرف اسرائیلی است که دانستنش برای ما لازم است. نکته پنجم این کتاب که آن را نسبت به کتاب قبلی او متمایز می‌کرد، این است که نویسنده در این کتاب، آدم‌ربایی، شکنجه و قتل توسط نهادهای رسمی اسرائیلی و با دستور نهادهای رسمی آن‌ها را نقل می‌کند و کسانی که این کار را کرده‌اند با افتخار و سربلندی آن را تعریف می‌کنند، یعنی طرف جنایتی کرده و خودش با اسناد ثابت می‌کند که دستور رسمی داشته و از آن طرف هم می‌گوید من زدم، خوب کاری هم کردم که زدم.

◆ یعنی با یک نوع خوداظهاری طرف هستیم.

بله، منتها از آن جهت که می‌گوید کار خوبی کردم. از بیرون که نگاه می‌کنیم بحث تروریسم دولتی را خیلی خوب ثابت می‌کند. حالا اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا برگمن سراغ این‌ها رفته است؟ برگمن را می‌توان یکی از آن دسته افراد اسرائیلی دانست که به اصطلاح دنبال «رِفُرم» هستند. نمونه این افراد را داخل ایران هم داریم. این افراد کسانی هستند که می‌گویند ما نظام را قبول داریم، باید باشد، خیلی هم خوب است، ولی وقتی شروع به کار می‌کنند، اگرچه خودشان فکر می‌کنند در حال کمک کردن به نظام هستند، ولی عملاً در راستای خلاف کشور و به سود دشمنان رفتار می‌کنند. چنان که ما هم به عنوان دشمن اسرائیل داریم از نتیجه کار برگمن استفاده می‌کنیم. نکته آخر درباره این کتاب هم اینکه کتاب در نهایت روایتی از چشم دشمن است. پس طبیعتاً در بخش‌هایی از کتاب درباره فعالیت‌های ما یا خودشان، بزرگ‌نمایی و دروغ‌گویی کرده است. ولی ما در ترجمه حتی ادبیاتی که به کار برده را اصلاً تغییر نداده‌ایم. مثلاً او درباره مقاومت عبارت تروریسم را به کار برده که ما از همان استفاده کرده‌ایم تا کتاب کاملاً از نگاه آن‌ها روایت شود، اگرچه در مقدمه، توضیحاتی را در این خصوص ارائه کرده‌ایم.

برش

«تو زودتر بکش» توسط یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان رژیم صهیونیستی به نام رونین برگمن نوشته شده است. برگمن سالیان طولانی است که در عرصه «ژورنالیسم تحقیقی» فعالیت دارد. کتاب حاضر، آخرین اثر تحقیقی اوست که سال گذشته منتشر شده و از همان آغاز، نظرهای فراوانی را به خود جلب کرده است. کتاب، روایتی «صهیونیستی» از پیش‌زمینه‌ها و روند تشکیل سازمان‌های اطلاعاتی این رژیم است که بر ترورهای صورت گرفته از سوی این دستگاه‌ها تمرکز دارد

◆ بحثی که همیشه از سمت نخبگان و کارشناسان سیاسی و حقوقی مطرح بوده این است که چرا ما از جنایت‌های آمریکا، اسرائیل و کشورهای غربی در دادگاه‌های بین‌المللی شکایت نمی‌کنیم. آیا می‌شود از اسناد این کتاب در دادگاه‌های بین‌المللی استفاده و به آن‌ها استناد کرد؟

من البته کارشناس حقوقی و قضایی نیستم، ولی به لحاظ تاریخی آنچه دیدم، حتی بعضی دادگاه‌های سیاست‌زده که یا موضوعشان از ریشه دروغ است یا مسائل سیاسی در آن مداخله داشته، مثل دادگاه میکونوس یا ترور رفیق حریری، خیلی مواقع به شهادت یک فرد خاص که ادعا می‌کند من از نزدیکان ماجرا هستم، استناد می‌شود. مثلاً در دادگاه میکونوس، بنی‌صدر که در زمان وقوع ماجرا دیگر در نظام ما کاره‌ای نبوده، آمده و صحبت کرده و دادگاه به این‌ها استناد کرده است. در کتاب برگمن هزاران استناد وجود دارد که ثابت می‌کند همه این جرایم، کار دولت اسرائیل بوده است. منتها یک تفاوت هست: کارهایی با این کتاب ثابت می‌شود و می‌توان حتی به آن‌ها در دادگاه استناد کرد، ولی خود آن دادگاه بین‌المللی هم احتمالاً در بسیاری از این موارد، با اسرائیل هم‌نظر است و حتی ممکن است متهم را تشویق هم بکند! یعنی لزوماً این طور نیست که اگر آقای فلانی را اسرائیل کشته، دادگاه او را محکوم بداند. باید این نکته را مدنظر داشت که لزوماً دادگاه‌های بین‌المللی طرف حق را نمی‌گیرند، اما درباره بعضی پرونده‌هایی که کتاب به آن‌ها پرداخته می‌توان در دادگاه از محتوای کتاب استفاده کرد. مثل ترور محمود الهمشَری که در انتقام عملیات مونیخ، در رم انجام شده ولی در کتاب اشاره می‌شود که این آدمی که به تعبیر خودشان او را از وسط نصف کرده‌اند، هیچ ربطی به عملیات آن‌ها نداشته است. به قول یکی از نیروهای اطلاعاتی اسرائیل، شاید تنها ربطی که این فرد به عملیات مونیخ داشته این بوده که هواپیمای تیم عملیاتی مونیخ، از روی رم رد شده باشد! شاید این جور پرونده‌ها را بتوان احصا کرد، ولی همه پرونده‌ها این طور نیست.

◆ یکی از اتفاق‌هایی که مردم ما را در روزهای اخیر عمیقاً متأثر کرد، ترور و شهادت شهید محسن فخری‌زاده بود. در این کتاب درباره ترور دانشمندان هسته‌ای چه چیزی وجود دارد؟

جزئیاتی که مطرح شده را طبعاً در خود کتاب مطالعه خواهند کرد. ولی کلیت حرف درباره صنعت هسته‌ای ما در این گونه کتاب‌ها این است ایرانی‌ها داشتند کار غلطی انجام می‌دادند و ما باید جلو آن‌ها را می‌گرفتیم. یعنی پیش‌فرض قطعی آن‌ها این است. یکی از افراد مهم در ترور دانشمندان ما رئیس پیشین موساد؛ مئیر داگان است که در دوره شارون منصوب شد و تا دوره نتانیاهو هم حضور داشت، ولی با نتانیاهو اختلاف پیدا کرد و در نهایت کنار رفت. داگان پس از کنار رفتنش روابط نزدیکی با برگمن پیدا کرد و در این کتاب هم حرف‌های دسته‌اولی از قول داگان نقل می‌شود. درباره صنعت هسته‌ای‌و دانشمندان هسته‌ای ما یک جمله از داگان در کتاب هست که می‌گوید راه‌های زیادی برای اینکه یک ماشین را از حرکت بازداریم وجود دارد. مثلاً یک ماشین چند هزار قطعه دارد، شما باید بگردید و ببینید کدام قطعه اساسی است و آن را بردارید. ولی یک راه ساده‌تر هم وجود دارد، اینکه راننده را بکشی! خود این کتاب می‌گوید سیاست اسرائیل در بحث پرونده هسته‌ای در دوران داگان «کشتن راننده» بود.

◆ جلدهای بعد چه زمانی منتشر می‌شوند؟

جلدهای بعدی هم به سرعت زیاد در حال آماده‌سازی است. فکر می‌کنم جلد دوم حدود سه هفته بعد منتشر شود و انتشار جلدهای بعدی هم با فاصله حدود یکماهه صورت گیرد. یعنی تا مخاطب یک جلد را بخواند، جلد بعدی به دستش رسیده است.

◆ امیدوارم قیمت کتاب هم برای استفاده عموم مردم مناسب باشد.

اتفاقاً من خوشحال می‌شوم این بخش از گفت‌وگو در مصاحبه باشد. یکی از دلایلی که ما کتاب را تبدیل به چهار جلد کردیم همین بود که قیمت کتاب پایین‌تر شود. ضمن اینکه همین حالا ناشرانی هستند که همین حجم کتاب را ۱۳۰ هزار تومان قیمت می‌گذارند. بنابراین می‌توان گفت این کتاب (به نسبت دیگر کتاب‌ها) تقریباً ارزان است. ما کتاب را چهار جلد کردیم تا هر کس بتواند آن را جدا جدا بخرد و بسته به نیاز خودش جلدها را تهیه کند. البته ممکن است بعداً کتاب را در یک جلد قطور هم منتشر کنیم.

تازه‌های نشر

داستان پسربچه‌ای شیطان و وروجک!

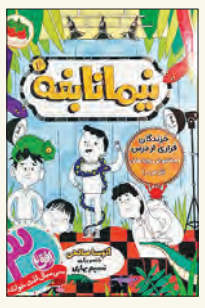

افق: چهارمین عنوان از مجموعه «نیما نابغه» با عنوان «خزندگان فراری از درس (مخصوص بچه‌های نترس!)» نوشته آتوسا صالحی به‌تازگی منتشر و راهی بازار نشر شده است.

پیش از این، کتاب‌های «ورزشکارهای آشغال جمع‌کن (بشنو و باور نکن!)»، «موزه‌گردهای ایران باستان (یک داستان پرهیجان)» و «آشپزهای جشنواره عزا (ببخشید غذا)» به‌عنوان کتاب‌های اول تا سوم مجموعه «نیما نابغه» چاپ شده‌اند.

آتوسا صالحی نویسنده این مجموعه، یکی از مترجمان و نویسندگان شناخته شده حوزه ادبیات کودک است که در این مجموعه دست به خلق یک شخصیت داستانی به نام نیما برای کودکان زده است. مخاطبان اصلی این مجموعه، کودکان گروه سنی ب و ج هستند و تصویرگری کتاب‌ها هم توسط نسیم بهاری انجام شده است.

نیما نابغه، پسربچه‌ای شیطان و به اصطلاح وروجک است که چندان اهل حرف گوش دادن نیست و دوست دارد همه چیز را خودش تجربه کند. خانم معلم کلاسشان یعنی خانم بالا هم، خیلی حوصله درس دادن ندارد و عاشق ماجراجویی است. به همین خاطر بچه‌های کلاسش را مرتب به گردش علمی می‌برد. در چهارمین جلد مجموعه پیش رو، وقت آشنایی با باغ خزندگان، مار پیتون و تمساح و کروکودیل‌هاست. نیما در این جلد، ۱۰ پیشنهاد باحال هم مخصوص بچه‌های نابغه دارد که آدم‌بزرگ‌ها جدیشان نمی‌گیرند. البته قصه‌اش را با هزار راز یواشکی هم همراه کرده است. شتابی، دوست و همکار فضول نیما هم در این قصه همراه اوست. این کتاب با ۱۲۰ صفحه مصور، شمارگان هزار و ۱۰۰ نسخه و قیمت ۲۲ هزار تومان منتشر شده است.

اثری علمی تخیلی نوشته نویسنده‌ای ایرانی

کتابستان معرفت: رمان «دیوار ۱۳۵۸» نوشته امیرحسین قاضی توسط انتشارات کتابستان معرفت منتشر شد.

امیرحسین قاضی در رمان «دیوار ۱۳۵۸» در ژانر علمی تخیلی در دوره‌ای از تاریخ ایران دست برده که هر روزش اتفاقی سرنوشت‌ساز می‌افتاده؛ تهران سال ۱۳۵۸. داستان با سفر جوانی از امروز به گذشته شکل می‌گیرد. نویسنده شخصیت محوری داستانش را در موقعیتی قرار می‌دهد که دست به تغییر تاریخ بزند. جوانی شبیه به جوان‌های اطراف ما که در موقعیتی تاریخی از لاک روزمرگی بیرون می‌آیند و در موقعیت‌های سرنوشت‌ساز گوهر نهفته خود را بروز می‌دهند و به قهرمان‌های تاریخ‌ساز تبدیل می‌شوند.

داستان دیوار در بحبوحه روزهای پرتلاطم سال ۱۳۵۸ ایران می‌گذرد. قهرمان داستان در خیابان‌های تهران آن روزگار قدم می‌زند، از ساختمان نوپای پلاسکو خرید می‌کند و به تهران این روزها برمی‌گردد و چیزهایی را می‌بیند که دیگر نیست.

این کتاب از اولین‌های این ژانر جذاب است که به همت انتشارات کتابستان معرفت به چاپ رسیده است و می‌توان گفت نویسنده نیز در پیاده‌سازی دنیای داستانی این ژانر درست عمل کرده و ماجرایی خلق کرده که به شدت ملموس، باورپذیر و البته پرالتهاب است. داستان مایه‌های جنایی هم دارد و شخصیت داستان که به دلایلی خاص می‌تواند به گذشته سفر کند، درگیر ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای می‌شود که در آینده درباره‌اش می‌دانسته و حالا در گذشته به دنبال قاتل می‌گردد.

این رمان در ۳۴۷صفحه و با قیمت ۵۲هزار تومان روانه بازار شده است.

کتابی درباره موسیقی و مردم بومی کیش

آگاه: کتاب «بابا الهوا: موسیقی و مردم‌شناسی بومیان کیش» نوشته محسن شریفیان منتشر و راهی بازار نشر شد.

جزیره کیش در خلیج فارس، که در گذشته قیس خوانده می‌شده، گذشته تاریخی جالب و دور و درازی دارد. این جزیره در دوره‌های مختلف، فراز و فرودها و دورانی طلایی داشته و در آثار و نوشته‌های افرادی چون سعدی، ابن‌خردادبه، ابن بطوطه، یاقوت حموی، ابن بلخی، حمدالله مستوفی و... نام برده شده است.

محسن شریفیان، نوازنده و پژوهشگر موسیقی جنوب در کتاب خود، تلاش کرده با دیدگاه‌های مردم‌شناسانه، بوم‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، زبان‌شناسانه، تاریخ‌پژوهانه و تبارشناسانه؛ موسیقی و تاریخ و فرهنگ نانوشته کیش را روشن کند. به این ترتیب در کتاب «بابا الهوا» موسیقی و آیین‌های بومیان کیش را فارغ از دایره آوانگاری، از زوایای مختلف بررسی کرده است. شریفیان می‌گوید محافظه‌کاری بومیان کیش و عدم اطمینانشان به غیربومی‌ها سبب شده طی سالیان گذشته، کمتر منبع مکتوبی درباره این جزیره و فرهنگش نوشته شود.

یکی از نکاتی که نویسنده کتاب در اثر خود گوشزد کرده، این است که به‌جز محافظه‌کاری خود اهالی کیش، دلیل دیگری را هم باید به دیده نشدن موسیقی این منطقه اضافه کرد و آن، تأثیرات منفی توریستی شدن جزیره کیش است که موجب کوچ ناخواسته بومیان از محل زندگیشان شد.

این کتاب با ۳۰۱ صفحه و قیمت ۷۰ هزار تومان منتشر شده است.